

بیانیه و برنامه حزب کمونیست ایران

اسناد برنامه‌ای مصوب کنگره ۵ - تیرماه ۱۳۷۵

www.KetabFarsi.com

بیانیهٔ حزب کمونیست ایران

۱- تولید سرمایه‌داری و مبارزهٔ طبقاتی

۲- دولت در جامعهٔ سرمایه‌داری

۳- سیمای کنونی جهان سرمایه‌داری

۴- تجربهٔ شوروی و عواقب آن

۵- آترناتیو کارگران: انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم

www.KetabFarsi.com

۱- تولید سرمایه داری و مبارزه طبقاتی

برخلاف توهمات بورژوازی رایج، سرمایه داری نظامی طبیعی و ابدی نبوده و نیست، بلکه یک شکل اجتماعی تاریخی، مشروط و نهایتاً گذرا است که با مرحله معینی از توسعه و پیشرفت تولید اجتماعی در جامعه انسانی مرتبط است.

سرمایه داری چند سده پیش در اروپا از تکامل اقتصادی و اجتماعی در درون نظام های پیشین سر برآورد و رشد اولیه خود را بر مبنای خلع یدهای گسترده و خانمان برانداز از دهقانان و تولید کنندگان مستقل تامین نمود. این خلع یدها، که بعدها در قاره ها، کشورها و جوامع گوناگون به اشکال متفاوت تکرار شده است، در واقع شرط لازم برای استقرار و کارکرد مناسبات تولید سرمایه داری یعنی جدایی تولید کنندگان مستقیم از امکانات تولید و وسائل معیشت خود و لذا ناگزیری آنان برای تن در دادن به کار مزدی را فراهم می ساخت. راز امکان پذیری این خلع یدها، که با قهر و عنف و به خونین ترین شیوه ها عملی می شد، در این بود که در بطن جامعه کهن طبقه تحت انقیاد و استثمار شونده ای وجود داشت و سرمایه داری تنها شکل استثمار آن را عرصه می کرد.

دنیای با این خلع‌یدها، با دست یازیدن به غارت‌های مستعمراتی، گشودن سرزمین‌های جدیدالاکتشاف و قلع و قمع بومیان و یا به کار گرفتن برده‌وار آن‌ها، شکار سیاهان و تجارت آن‌ها به عنوان برده و استفاده گسترده از کار بردگان، انباشت ثروت در دست طبقه تصاحب کننده نوین فزونی گرفت و چرخهای سرمایه‌داری هرچه بیشتر به حرکت افتاد.

تولید سرمایه‌داری که در بطن نظام کهن گسترش پیدا کرده بود، با توسعه فرآیند اقتصاد کالایی، متلاشی کردن تدریجی اقتصادهای طبیعی و پراکنده و تشکیل بازارهای داخلی واحد در کشورهای بزرگ اروپای غربی توأم بود و با به کار گرفتن نیروی کار اجیر در مقیاس اجتماعی، به چنان منبع نیرومند و فزاینده‌ای دست یافته بود که تولید در چهارچوب مناسبات کهنه هرگز قادر به دستیابی به آن نبود.

سرانجام در نیمه دوم قرن هیجدهم با ظهور انقلاب صنعتی در انگلستان و گسترش آن به کشورهای دیگر اروپایی، چنان دگرگونی‌ای در تولید پدید آمد که نظیر آن در هیچیک از ادوار اجتماعی پیشین دیده نشده بود. پیدایش و گسترش تولید ماشینی نوین، کشتی‌های بخار، راه آهن‌ها، کانال‌ها، وسایل ارتباطی کشوری و جهانی، که تحت مناسبات تولیدی نوین صورت می‌گرفت، چنان موثر بود که اشکال و شیوه‌های دیگر تولید اجتماعی را یا بکلی از صحنه خارج کرد و یا از اهمیت انداخته و به حاشیه راند و شیوه تولید سرمایه‌داری مبتنی بر استثمار گسترده کار مزدی در صنعت و تجارت را به طور برگشت‌ناپذیری به الگوی غالب تولید مبدل ساخت.

گسترش سرمایه‌داری به اروپای غربی محدود نماند و به ویژه ایالات متحده آمریکا، مستعمره پیشین بریتانیا، با اتکاء به امکانات مادی و طبیعی سرشار و در غیاب قیود دست و پا گیر نظام کهن فئودالی و اشرافی، با سرعت هرچه

تعامتر به مرکز نیرومند تولید و انباشت سرمایه تبدیل گردید.

انقلاب‌های بورژوازی در قرن هفدهم (انقلاب انگلستان)، قرن هیجدهم (انقلاب کبیر فرانسه) و قرن نوزدهم (انقلاب‌های آلمان، ایتالیا و پاره‌ای کشورهای دیگر اروپایی) موانع سیاسی، اداری و قانونی را از پیش پای گسترش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای گوناگون برداشتند و از لحاظ سیاسی نیز، ولو به شیوه‌ها و بدرجات مختلف، شرائط حاکمیت طبقه سرمایه‌دار را تأمین نمودند.

پیدایش تولید نوین، تحولات تکنیکی و تغییرات اقتصادی و اجتماعی‌ای که در حال پدید آمدن بود، در عین حال با پیشرفت چشمگیر علوم، افول قدرت مادی و معنوی کلیسا و ست شدن و بی‌اعتبار شدن تفکر جامد مذهبی و پیدایش تغییرات عمیق در مفاهیم و نگرش‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی انسان همراه بود، نگرش‌هایی که با مناسبات جدید خوانایی داشته و جامعه بورژوازی مبتنی بر این مناسبات را توجیه و تقدیس می‌کرد.

شیوه تولید سرمایه‌داری سرانجام و طی کشاکش‌ها و تحولات گوناگون طی دو قرن اخیر، با استفاده از دیپلوماسی، جنگ‌ها، کشورگشایی‌های استعماری و تحمیل شرایط نابرابر، ولی نهایتاً پیش از هر چیز از طریق برتری خردکننده خود بر نظام‌های اجتماعی و مناسبات اقتصادی پیشین، توانست بر موانع طبیعی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در اقصا نقاط جهان غلبه یافته و به صورت نظام عمومی و فراگیر بر تمام کره زمین سلطه پیدا کند.

سرمایه‌داری، مانند همه نظام‌های طبقاتی پیشین، براساس استثمار اکثریت تولید کننده توسط اقلیت تصاحب کننده قرار دارد. در عین حال سرمایه‌داری

پیشرفته ترین نظام طبقاتی است و به خاطر خصلت ویژه تولید خود ابعاد استثمار انسانی را به درجه ای رسانده که تمام بهره کشی های باستانی و برده داری و قرون وسطایی پیشین در قیاس با آن مانند قطره ای در برابر دریاست.

خصلت اساسی تولید سرمایه داری عبارت از تبدیل نیروی کار انسان به کالا، تعاسب این نیروی کار در مقابل مزد و بهره کشی گسترده از آن است. شرط لازم برای تولید سرمایه داری، بنابراین، تن دادن اکثریت جامعه به فروش نیروی کار خود به سرمایه است. به عبارت دیگر تولید سرمایه داری فقط در صورتی ممکن است که از اکثریت جامعه بطور کامل سلب مالکیت شود تا این اکثریت به خاطر تأمین گذران و بقای خود ناگزیر از فروش هرروزه نیروی کار خویش شود. معنای واقعی «آزاد» کردن نیروی کار، گذشته از الغای قیود ماقبل سرمایه داری، به جز این سلب مالکیت از عامه مردم به منظور تداوم شرایط کارکرد تولید سرمایه داری چیز دیگری نیست. بنابراین طبیعی است که در هیچ یک از نظام های طبقاتی پیشین سلب مالکیت از توده کثیر مردم تا این حد گسترده و تا این درجه کامل نبوده است. این سلب مالکیت گسترده در عین حال که شرط اساسی موجودیت تولید سرمایه داری و تداوم آن است، خود از راه بهره کشی دائمی و گسترده از توان کار بشری و محدود نگاه داشتن سهم کارگر به مزد، یعنی به حداقل معیشت، مداوماً باز تولید می شود. مزد، یعنی سهمی که کارگر در ازای فروش قوای جسمی و فکری خویش به سرمایه، در ازای فروش توان مغز، اعصاب و عضلات خویش، دریافت می کند، بالطبع جز بهای این نیروی کار در بازار چیز دیگری نیست. بهای نیروی کار هم به نوبه خود توسط آن مقدار وسائل معیشت تعیین می شود که بتواند امکان تجدید قوا و باز تولید این توان کار را تأمین کند. لذا مزد یعنی سهم کارگر در تولید سرمایه داری، نهایتاً جز تأمین حداقل معیشت نمی تواند چیز دیگری

باشد. ضمناً این حداقل معیشت شامل تأمین شرایط تولید مثل نیز هست تا نسل‌های بعدی طبقه کارگر نیز در فردا و فرداهای دیگر بازهم بتوانند به سرمایه خدمت کنند.

این سهم، اگر چه با گذشت نسل‌ها و تغییرات اجتماعی و تاریخی که در اثر رشد جامعه ببار می‌آید و در درجه اول اساساً بر اثر مبارزات و جنبش‌های تارقران و تلاش‌های آنان برای تأمین شرایط بهتر زندگی، بطور مطلق افزایش‌هایی حاصل می‌کند، اما به طور نسبی یعنی در قیاس با کار اضافی‌ای که سرمایه از کارگر می‌رباید، و به ویژه با توجه به پیشرفت‌های فنی و تکنیکی عظیم دوره سرمایه‌داری و افزایش خیره‌کننده قدرت تولیدی انسان، دائماً کمتر و ناچیزتر می‌شود. به علاوه، در دوره‌های بحران و رکود سرمایه‌داری، مانند آنچه هم‌اکنون در اکثر کشورهای دنیا جریان دارد، چه بسا سهم کارگر یعنی مزدها و قدرت خرید واقعی آنها بطور مطلق هم کاهش می‌یابد.

وانگهی، سرمایه‌داری حتی از تأمین همین شرایط نیز بطور ثابت و دائمی برای کارگران مزدی خود ناتوان است. ناامنی و عدم تأمین شغلی و بیکاری از اجزاء و عوارض گریز ناپذیر تولید سرمایه‌داری هستند. درمنطق تولید سرمایه‌داری نیروی کار «آزاد» شده کارگر، و یا به عبارت بهتر نیروی کار تصاحب شده جامعه توسط سرمایه، فقط آنجا و تا آن اندازه به کار گرفته می‌شود که بتواند سود تولید کند و بر سرمایه بیفزاید و لذا کارگر فقط تا آنجا حق حیات دارد که به انباشت سرمایه خدمت کند.

سود و انباشت فزاینده، محرک و هدف تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و لذا سرمایه‌داری بخاطر کاهش هزینه‌های کار و بالا بردن بارآوری آن و در

نتیجه تصاحب بخش هرچه بیشتر و فزاینده‌تری از ثمره کار انسان، به انقلاب‌های پی‌درپی در تولید و تکنولوژی دامن می‌زند و به همه منابع طبیعی و همه شئون زندگی اجتماعی دست می‌اندازد. بدینسان تولید سرمایه‌داری، در قیاس با سیستم‌های اجتماعی گذشته، ثروت اجتماعی را با ابعادی نجومی افزایش می‌دهد، اما این ثروت را در یک قطب تمرکز می‌بخشد و اکثریت عظیم تولیدکنندگان را هر چه بیشتر از دسترسی به این ثروت و امکانات انبوه محروم می‌سازد. انباشت سرمایه با انباشت محرومیت به ناگزیر توأم‌اند. سرمایه‌داری شکاف بین طبقات تولید کننده و تصاحب کننده را ابعادی بیسابقه و خیره کننده می‌بخشد و به عنوان یک قانون ذاتی خود مداوماً بر این شکاف می‌افزاید.

اما از طرف دیگر انباشت سرمایه جز قدرتمندتر شدن نیرویی که کارگر را به بند کشیده، جز تحکیم سلطه سرمایه و انقیاد فزاینده کارگر، و لذا انقیاد کل جامعه در پیش پای سرمایه و منفعت آن معنای دیگری ندارد. خصلت اسارت‌آور کار، از دست رفتن هرچه بیشتر کنترل تولیدکنندگان مستقیم بر پروسه تولید و لذا بیگانگی کارگر با ثمرات کار خود و با دنیایی که به دست او ساخته می‌شود ولی برای او صورتی هرچه بیشتر خصمانه به خود می‌گیرد، شرایط تباهی آور و جانکاهی برای کارگر خلق می‌کند و فرو کوفتن دائمی آزادی، خلاقیت و قوای مادی و معنوی وی را در بر دارد. سیستم سرمایه‌داری به سق بردگی مزدی و یابردگی بدون نامیده می‌شود.

تولید سرمایه‌داری همواره دستخوش دوره‌های متناوب رکود و رونق، دستخوش بحرانهای اقتصادی است که با گذشت زمان شدیدتر و عمیق‌تر شده و عواقب ویرانگری برای جامعه بشری بجای می‌گذارند. منشاء این بحران‌ها تضادهای درونی خود تولید سرمایه‌داری است. انباشت سرمایه، با تناقضات ذاتی خویش،

مداوماً موانعی در پیش پای خود خلق می‌کند که هر بار بزرگ‌تر و عجیب‌تر ناپذیرتر بنظر می‌رسند. این بحران‌ها، برخلاف همه ادوار تاریخی پیشین، نه در نتیجه کمبود، نه به خاطر اولیه بودن و نارسا بودن قوای مولده اجتماعی، بلکه به خاطر حاکم بودن مناسبات سرمایه‌داری بر قوای پیشرفته تولید، به خاطر ناخوانا بودن این مناسبات با رشد عظیم تولیدی و تکنولوژیک جامعه و توانایی‌های خلاقه اجتماعی انسان است.

طی این بحران‌ها بخش‌های بزرگی از تولید دچار رکود و یا وقفه می‌شود، بیکاری ابعاد هرچه گسترده‌تری می‌یابد، میلیون‌ها و میلیون‌ها خانواده کارگری و کم‌درآمد از هستی ساقط می‌شوند و به فلاکت می‌افتند، اکثریت جامعه به ورطه فقر و بی‌تامینی سقوط می‌کند، همان مردهای حداقل و دست‌آوردهای تاکنونی کارگران و مردم زخم‌تکش نیز مورد تعرض سرمایه قرار می‌گیرد و بهره‌کشی تشدید می‌شود، رقابت بین سرمایه‌ها سبعانه‌تر می‌شود، سرمایه‌ها و بنگاه‌های کوچک‌تر به ورشکستگی کشیده شده و از طرف رقبای نیرومندتر بلعیده می‌شوند. سرمایه دور جدیدی از تجدید سازمان درونی خود را، به بهای اثرات ویرانگر اجتماعی و انسانی، از سر می‌گذراند و خود را برای دور جدیدی از انباشت آماده می‌سازد. در این تنازع بقای درونی، سرمایه بناگزیب به تشدید استثمار و بالا بردن بازهم بیشتر بارآوری کار و به دور جدیدی از انباشت متزاید روی می‌آورد و به این ترتیب نطفه‌های یک بحران بازهم شدیدتر و هولناکتر آتی را بجای می‌گذارد. این بحران‌ها در عین حال موجبات تشدید رقابت‌ها و خصومت‌های بین کشورها و بلوک‌های گوناگون سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد و یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ‌های سرمایه‌دارانه و امپریالیستی است.

رشد تولید سرمایه‌داری، انباشت مداوم، رقابت بین سرمایه‌ها و همچنین

کارکرد بحران‌ها به ناگزیر موجب تجمع و تمرکز سرمایه و تشدید دائمی این تجمع و تمرکز می‌شود. این پروسه نهایتاً از اوایل قرن بیستم به این سو به ایجاد انحصارات صنعتی و مالی عظیم، به کنترل رشته‌های وسیعی از تولید در کشورها و سپس در سطح جهان توسط معدودی شرکت‌های غول‌پیکر سرمایه‌داری منجر شده است. امپریالیسم یا دوره انحصارات و سیادت سرمایه‌داری، که از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم آغاز شده و در قرن بیستم به توسعه کامل خود می‌رسد، با عواقب اقتصادی و سیاسی جهانی آن، محصول ناگزیر رشد سرمایه‌داری و در عین حال بیانگر گنبدی‌گی مناسبات تولیدی آنست.

هم‌اکنون سرمایه‌داری بیش از پیش به تمرکز و انحصار تولید در بخش اعظم جهان توسط معدودی سرمایه‌های مافوق کلان و فراملیتی تکامل پیدا کرده است که کنترل تولید و مالیه جهانی، و نیز دولت‌ها، رسانه‌ها و موسسات بین‌المللی، و لذا سرنوشت بشریت امروز را در دست گرفته‌اند.

اما از طرف دیگر سرمایه‌داری با شکل دادن و توسعه و تمرکز بخشیدن به طبقه کارگران مزدی، با تبدیل آنان به طبقه اصلی تولید کننده در مقیاس جهانی، و با خلق شرایطی که فوقاً تصویر شد، در عین حال گورکن خود را می‌پرورد و شرایط مبارزه ناگزیر این طبقه علیه سرمایه‌داری را فراهم می‌سازد. صرف‌نظر از تغییراتی که بناگزیر در مراحل گوناگون تولید سرمایه‌داری در ترکیب درونی طبقه کارگر پدید آمده و می‌آید، اما برخلاف آنچه گاه ادعا می‌شود، چه از لحاظ کمی و چه از نظر نقش و مکان آن در تولید در مقیاس جهانی، هر روزه بر اهمیت و توانائی بالقوه طبقه کارگر افزوده می‌شود.

از همان نیمه اول قرن نوزدهم جنبش‌های اعتراضی پردامنه و قیام‌های کارگری

در صحنه اروپا ظاهر شدند و نشان دادند که جدال بورژوازی و نیروهای نظام کهن جای خود را به جدال بورژوازی با طبقه اجتماعی ای داده است که مستقیماً محصول تولید سرمایه داری است. انقلاب ۱۸۴۸ در اروپا، و به ویژه در فرانسه، طبقه کارگر را بعنوان یک نیروی اجتماعی جدید، با خواست‌ها و افق اجتماعی کاملاً متفاوت نشان داد و به صحنه پیکارهای قهرمانانه کشانید. از آن پس تاریخ اروپا، ننگ سازش بورژوازی با ارتجاع کهن به منظور مقابله با دشمن جدید را بخود گرفت و بورژوازی برای همیشه به یک نیروی سیاسی محافظه کار تبدیل شد. این بار بورژوازی نه در پشت سر بلکه در پیشاپیش خود با نیروی اجتماعی متخاصمی مواجه شده بود که مخلوق خود وی بود. برخلاف اشرافیت، روحانیت و استبداد فئودالی که گسترش شیوه تولید سرمایه داری به زوال آنها حکم می داد، این بار طبقه ای در حال برخاستن بود که به حکم خود تولید سرمایه داری و منطق سود از رشد و فشرده شدنش گریزی نبود. سرمایه به نحو چاره ناپذیری به دشمن خود وابسته شده بود.

به این ترتیب جنبش کارگری نوین زاده می شود و با خود نه فقط خواست‌ها و تمایلات اجتماعی جدید بلکه همچنین اشکال و شیوه‌های مبارزاتی کاملاً نوینی به جهان عرضه می کند. تجمعات و تشکل‌های کارگری به قیمت اعتصاب‌ها و گرسنگی کشیدن‌ها، و چه بسا با خون و قربانی، علیرغم قوانین شدیداً محدود کننده و دخالت‌های سرکوبگرانه دولت‌ها در همه کشورها، به تدریج راه خود را به اروپای قرن نوزدهم، و بعدها به همه جهان، باز می کنند. جنبش‌های گسترده کارگری به خاطر کسب حقوق مدنی برای طبقه کارگر، که تقریباً به تمامی از دایره شمول دموکراسی پارلمانی خارج بود، به خاطر کسب حقوق اتحادیه‌ای، ایجاد محدودیت در ساعات کار، محدودیت کار کودکان، و در یک کلام به خاطر بهبود شرایط کار و زیست کارگران مزدی به بخش جدایی ناپذیری از تاریخ جوامع سرمایه داری تبدیل می شود.

در همین دوره نهادها و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی مستقر بورژوازی نیز به مصاف طلبیدگی‌ها و نگرش‌های انتقادی از جامعه سرمایه‌داری پروبال می‌کشایند. ملت، که ره‌آورد غرور آفرین بورژوازی و بازتاب سیاسی و فرهنگی بازار داخلی واحد آن بود و به عنوان شکل ایده‌آل سامان‌یابی جامعه بشری قلمداد می‌شد، هنوز چندان دیری نپائیده بود که بر اثر شرایط اقتصادی و اجتماعی نوین و مبارزات طبقاتی ناشی از آن دچار شکافی پرنشانی گردید و به دو اردوگاه متخاصم تقسیم شد. بر متن چنین شرایطی است که نهضت‌های سوسیالیستی پا می‌گیرند و کمونیسم به‌عنوان جنبش اعتراضی رادیکال کارگران که کل نظام موجود را آماج گرفته است، در اروپا به گشت و گذار در می‌آید.

در یکی از این مقاطع، بر اثر فشار شرایط داخلی و نیز تحت تاثیر شکست فرانسه در جنگ خارجی، کمون پاریس به عنوان اولین قیام پیروزمند کارگری در سال ۱۸۷۱ قدرت را در «پایتخت اروپا» به چنگ می‌آورد و آن را در اندک زمانی به دموکراتیک‌ترین و شریف‌ترین شکلی که تا آن وقت برای سرمایه‌داری و مفاخر پارلمانی آن ناشناخته بود، سازمان می‌دهد. کمون پاریس، اگرچه در شرایط بسیار نامساعد و اضطراری شکل گرفت و پس از دوماه نیز به سببانه‌ترین شکلی در خون غرق شد، اما توانست تصویری از آنچه بطور ناگزیر در انتظار جامعه سرمایه‌داری بود ارائه دهد.

اگرچه به دنبال کمون و در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، انقلاب‌های کارگری برای چندین دهه از صحنه خارج شدند، اما جنبش کارگری و سازمان‌یابی کارگری با گام‌های بزرگی رو به گسترش و استحکام نهاد.

پس از ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم و تشدید تناقضات درونی آن و

نیز تشدید رقابت‌های امپریالیستی بر سر منابع و بازارها که به در گرفتن اولین جنگ جهانی امپریالیستی و تحمیل مصائب بیسابقه‌ای بر بشریت منجر شد، دوره «صلح آمیز» مبارزه طبقاتی و خوشبینی‌هایی که همراه با آن نسبت به پیشرفت دائمی و موزون سرمایه‌داری شکل گرفته بود، به خاک سپرده شد و بار دیگر بدبینی و اعتراض‌های شدید و گسترده اجتماعی صحنه جهان سرمایه‌داری را فراگرفت. انقلاب اکتبر در روسیه و انقلاب‌های آلمان و مجارستان در پایان جنگ جهانی اول در چنین شرایطی در گرفتند. همچنین درگرفتن انقلاب و یا پیدایش حالت‌های انقلابی در کشورهای متعدد اروپا و آسیا، بروز اعتصابات عمومی و سربرآوردن جنبش شورایی در پاره‌ای کشورهای اروپای غربی، میدان‌های دیگر نبرد طبقاتی و شاخص وضعیت عمومی در دهه‌های اول قرن بیستم را تشکیل می‌دادند.

دوره انحصار و سیادت سرمایه‌مالی در دهه‌های آخر قرن نوزدهم، در عین حال با موج جدیدی از استعمار و کشورگشایی‌های استعماری، تقسیم جهان به مناطق نفوذ و نیز با صدور سرمایه به این کشورها در مقیاسی کاملاً جدید توأم بود. تصرف منابع طبیعی سرشار، توأم با بازارهای جدید و نیروی کار ارزانی که باید از میان میلیون‌ها دهقان و تولید کننده خرده پای طبیعی تدارک دیده می‌شد، تقریباً در همه جا از راه لشکرکشی‌ها، جنگ‌های غارتگرانه و امپریالیستی و به اصطلاح «سیاست کشتی توپدار» پیش می‌رفت. توسعه طلبی، ارتجاع سیاسی، سلب استقلال و به انقیاد کشاندن ملل کوچکتر و عقب مانده و اعمال استعماری ملی توسط «قدرت‌های بزرگ» سرمایه‌داری به پدیده متداول و جهان‌شمول دوره امپریالیسم تبدیل شد.

به این ترتیب «شرق» نیز توسط سرمایه فتح شد و به جزء و تابعی از بازار جهانی و نوسانات آن تبدیل گردید. از آن پس تاریخ سرمایه‌داری فقط تاریخ

اروپا و غرب نبود، بلکه به تاریخ آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، به تاریخ کره زمین تبدیل شد. کشورهایی که با نظامات قدیمی و بسته خود در بی خبری بسر می بردند، به بیداری و تکان های سیاسی کشیده شدند و پدیده انقلاب های نوع جدید راه خود را به این گونه کشورها نیز گشود. حضور بخش ها و جناح های فعال و پیکارجوی کارگری در بسیاری از انقلابات و جنبش های ضد استعماری و آزادیبخش در کشورهای تازه بیدار شده (از قبیل هندوستان، چین، هندوچین، ایران، ترکیه، کشورهای آمریکای لاتین)، به میدان آمدن طبقه کارگر و تاثیر اجتماعی آن را در کشورهایی که جدیداً به مدار سرمایه داری کشیده می شدند، اعلام می کردند.

در یک کلام تمام تاریخ سرمایه داری، به ویژه در قرن حاضر، آکنده از اعتصاب ها، اعتراض ها، جنبش ها و انقلابات کارگری بوده است. مبارزات طبقاتی کارگران، چه در کشورهای پیشرفته صنعتی و چه در کشورهای عقب مانده تر سرمایه داری، چه به صورت انقلاب ها و جنبش های اجتماعی و چه به شکل مبارزات دائمی و روزمره، عامل اصلی و تعیین کننده در بهبود شرایط زیست توده ها، در گسترش دموکراسی و حقوق شهروندان و تعدیل و کاهش خودسری های دولت و سرمایه داران، و در به بار آمدن اصلاحات اجتماعی در چهارچوب سرمایه داری بوده و باین معنی نیروی محرکه پیشرفت تاریخی دوران معاصر را تشکیل داده است.

۲- دولت در جامعه سرمایه داری

دولت در جامعه سرمایه داری، مانند همه جوامع طبقاتی پیشین، دستگاه متمرکز طبقه حاکم جامعه برای تثبیت و تداوم سیادت خود بر طبقات ستمکش و استثمار شونده است. دولت بورژوازی، علیرغم اینکه با اتکاء به تساوی صوری افراد در برابر قانون و پذیرش اصل حاکمیت مردم از طریق انتخابات بیش از همه دولت‌های پیشین ظاهر نیروی مافوق طبقات بخود می‌گیرد، اما در واقعیت امر نه فقط «مختار» و «مستقل» از بورژوازی نیست، بلکه با هزاران رشته به منافع طبقه حاکمه وابسته است و در واقع بطور کامل و هر روزه از طرف سرمایه داران خریداری می‌شود. قوه مجریه دولت‌های بورژوازی در حقیقت مانند کمیته اجرایی کل طبقه سرمایه دار در کشور عمل می‌کند.

دولت بورژوازی، در کامل‌ترین و خالص‌ترین شکل آن، یعنی دموکراسی پارلمانی، با بی‌اعتبار اعلام کردن وابستگی‌های شخصی و مربوط به اصل و نسب، در واقع وابستگی تمام عیار خود را به سرمایه، و صرفاً به سرمایه، تاکید می‌کند و خود را به کل طبقه بورژوا بعنوان یک طبقه و منافع عمومی آن متکی می‌سازد.

دولت سرمایه‌داری در عین حال به حکم خصلت متمرکز و مرتبط تولید سرمایه‌داری، و نیز به حکم خصلت فشرده مبارزه طبقاتی در جامعه معاصر، متمرکزترین دولتی است که در نظام‌های طبقاتی پدیدار شده‌است. این دولت با بوروکراسی عریض و طویل، با ارتش‌های مجهز و کثیرالعدد و دائمی، با پلیس و دستگاه‌های امنیتی گسترده و غیره روز به روز به بار سنگین‌تری بر دوش جامعه تبدیل شده و بخش‌های قابل ملاحظه‌ای از درآمد اجتماعی را در خود فرو می‌برد. دستیابی به مقامات و مناصب دولتی خود یکی از منابع درآمد مستقیم و غیر مستقیم برای اقشاری از بورژوازی و یکی از عوامل مهم در رقابت احزاب بورژوا برای رسیدن به حکومت را تشکیل می‌دهد.

نظام پارلمانی، که شاه‌بیت سیستم سیاسی حکومت بورژوایی است، با وجود پیشرفتی که در قیاس با استبداد و رژیم‌های کهنه اجتماعی در بردارد، نهایتاً جز ابزاری که به بهترین نحو با منافع، موقعیت مادی و اجتماعی، و جهان‌بینی و نگرش سیاسی بورژوازی متناسب بوده و مانند سایر مؤسسات بورژوانی به حفظ سیادت طبقاتی وی خدمت می‌کند، چیز دیگری نیست.

پذیرش حق رای همگانی و گسترش آن به حق رای زنان در ابتدای این قرن، که خود پیش از هر چیز محصول جنبش کارگری و مبارزات سوسیالیستی پایان قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بود، گرچه پیشرفت بزرگی در کسب حقوق مدنی برای کارگران، زنان و مردم عادی محسوب می‌شد و به معنای وادار کردن بورژوازی به گسترش مفهوم شهروندی به طبقات غیرمالک بود، اما نه فقط مطابق پیش‌بینی رفرمیست‌ها موجب ظهور دولت‌های «بیطرف» و فتح آن‌ها از طرف توده انتخاب‌کنندگان از طریق پروسه‌های پارلمانی نشد و نمی‌توانست بشود، بلکه نهایتاً حاکمیت سرمایه را خالص‌تر و کامل‌تر برقرار ساخت.

سیستم سرمایه‌داری همانقدر که اکثریت جامعه را از اهمیت بر تولید و کار خود محروم می‌کند، در عرصه سیاست نیز به عنوان یک قاعده اکثریت را از مشارکت در تصمیم‌گیری و دخالت در سرنوشت خویش طرد می‌کند و به کنار می‌گذارد. دموکراسی پارلمانی فقط بر مبنای واگذار کردن سیاست به نخبگان و بی‌تفاوتی و عدم تحرک سیاسی واقعی توده‌ها می‌تواند تداوم داشته باشد. هرزمان که توده کارگران، توده عادی مردم، سهمی واقعی در قدرت و مشارکت جدی در بدست گرفتن سرنوشت جامعه را خواستار شوند، درست نشان زمان محدودیت واقعی دموکراسی پارلمانی خود را نشان می‌دهد و چه بسا پای ارتش‌ها، کودتاها و سرکوب‌ها و نیز قیام‌ها، انقلاب‌ها و جنبش‌های توده‌ای به میان کشیده می‌شود.

تمرکز هرچه بیشتر قدرت در دست شرکت‌های غول پیکر سرمایه‌داری، تبدیل شدن هرچه بیشتر آن‌ها به محل واقعی تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و قدرقدرتی و غیر جوابگو بودن آن‌ها به هر مرجع منتخب، دامنه کنترل پارلمان‌ها بر سرمایه را طی دهه‌های اخیر به مراتب کاهش داده است. به علاوه، انحصار رسانه‌های همگانی در دست سلاطین سرمایه، سیر فزاینده فساد سیاسی و مالی و رشوه خواری دولت‌ها، و نیز بازتاب این وضع به صورت افزایش بی تفاوتی سیاسی توده‌ها نسبت به سیستم پارلمانی و بی‌اعتمادی آنها به همه احزاب سنتی، دموکراسی پارلمانی را بیش از پیش کم‌خاصیت کرده و به بحران پارلمانتاریسم در غرب دامن زده است. در کل، دولت سرمایه‌داری در دوره فعلی بیش از همیشه به تابع و آلت دست سرمایه‌های بزرگ بین‌المللی، شرکتهای چندملیتی و مراکز مالی و بورس‌ها تبدیل شده است.

واکنش دموکراسی پارلمانی فقط یکی از اشکال دولت بورژوازی است که آنهم عمدتاً در اروپای غربی و ایالات متحده عمل کرده است. این توهم لیبرالی که

گویا حاکمیت و کارکرد سرمایه‌داری الزاماً و تنها با شکل دموکراسی پارلمانی سازگاری دارد، نه با تاریخ گذشته سرمایه‌داری و نه با تجربه قرن بیستم آن خوانایی ندارد. طی قرن حاضر الگوی متداول حکومت در اکثریت کشورهای جهان را در واقع دیکتاتورهای آشکار، رژیم‌های نظامی، فاشیستی و یامذهبی، و یا حداکثر رژیم‌های پلیسی مزین به پارلمان تشکیل می‌داده است.

پیدایش و قدرت‌گیری فاشیسم در پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری در فاصله بین دو جنگ جهانی، نه فقط گنبدگی سرمایه‌داری معاصر و تناقض آن را با حیات و حرمت انسان برملا می‌کند، بلکه این را هم نشان می‌دهد که برای نجات سرمایه‌داری از بحران‌های مهلک و غلبه بر دورنمای انقلاب کارگری، چگونه بورژوازی تحت شرایط خاصی آمادگی آن را دارد که به این بدیل پناه برد و به این ترتیب در قلب خود اروپا نیز دموکراسی پارلمانی را برهم زند، اولیه‌ترین حقوق قانونی شهروندان را لگدمال کند و به دیکتاتوری عریان و برپایی آشوتسرها توسل جوید.

به علاوه، حمایت قدرت‌های امپریالیستی از ارتجاع محلی، سلاطین، شیوخ و دیکتاتورهای نظامی در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و توسل به دخالت‌های مسلحانه و کودتاها، نظامی، هرجا که مردم در این جوامع برای تغییر شرایط اجتماعی و گسترش حقوق دموکراتیک خود بپا خاسته‌اند، روایت مکرر تمام قرن حاضر است. وجود و تداوم این گونه شکل‌های حکومتی استبدادی در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری، بیش از آنکه معلول پیشینه اجتماعی و فرهنگی خاص این جوامع باشد، بازتاب منافع سرمایه جهانی بوده و بقای خود را مدیون کارکرد سرمایه‌داری در این کشورها است. تحمیل شرایط بسیار نامساعد کار، فقدان حقوق کارگری، محدودیت شدید آزادی‌های سیاسی،

پائین نگاه داشتن توقعات توده‌ها از حقوق و تأمین‌های اجتماعی و در یک کلام تأمین و حفظ شرایط مناسب برای بهره‌کشی بی‌حد و مرز و کسب سودهای سرشار است که چنین دیکتاتوریهایی را از نظر منافع سرمایه، چه جهانی و چه محلی، ایجاب کرده است. بعبارت دیگر شکل دولت نهایتاً مانعی برای کارکرد سرمایه و سلطه آن نیست و با تأمین منافع اقتصادی و امنیت سیاسی برای سرمایه تحت شرایط و موقعیت‌های مختلف تاریخی در ارتباط است.

کافی است انسان به ارتش‌های مجهز دوره کنونی، به زرادخانه‌های عظیم و پیچیده سلاح‌های مرگبار، به انبارهای اتمی و کوه‌های گاز شیمیایی، به پایگاه‌های زمینی و دریایی در سراسر کره ارض و به ماهواره‌های جاسوسی، به هزارپای دستگاه اداری و نظامی که همچون انگل عظیمی به پهنای کره زمین همه جا را فرا گرفته و حاصل رنج انسان‌های کارکن همه دنیا را به درون سیری ناپذیر خود می‌بلعد، به شبکه پلیس و سرویس‌های امنیتی که همه شهرها و روستاها و محلات را فراگرفته و جامعه و هر فرد آن را چهار چمی می‌پاید، به افزایش چشمگیر شکنجه و خشونت دولتی و نهادی شدن آن و گسترش دائمی دستگاه مبارزه با جرایم، و تبدیل همه این‌ها به روش‌های متعارف حکومتی نظر افکند تا تکامل واقعی دولت بورژوازی در قرن بیستم را مجسم نماید.

تعمق در قبال پدیده دولت در عصر کنونی، روشن‌تر از همیشه نشان می‌دهد که آزادی واقعی بشر و رهایی وی از انقیاد به قدرت‌های مافوق خود جز با الغای اصحای دولت ممکن نیست، و این نیز بنویه خود بازتاب این واقعیت است که رهایی واقعی بشر جز با الغای طبقات و حاکمیت طبقاتی ممکن نیست.

با این وصف، شکل دولت و ساختارهای سیاسی جامعه از لحاظ موقعیتی که به مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران می‌دهد و موانع و یا تسهیلاتی که می‌تواند در امر کسب آگاهی و سازمان‌یابی کارگری فراهم آورد، از لحاظ موقعیتی که برای پیشبرد جنبش‌های حق‌طلبانه و فائق آمدن بر اختلافات قومی، نژادی و جنسی فراهم می‌کند و تاثیراتی که در کل بر پیشرفت فکری، سیاسی و فرهنگی جامعه باقی می‌گذارد، و بنابراین از لحاظ تاثیرگذاری بر روی شرائط پیشبرد مبارزه نهایی و قطعی علیه سرمایه‌داری، دارای اهمیت بزرگی است و لذا مبارزه برای تامین و گسترش حقوق دموکراتیک مردم، برای کسب آزادی‌های سیاسی و ساختارهای دموکراتیک و متکی کردن هرچه بیشتر آنها به ابتکار و اقدام مستقیم توده‌ای، در کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری‌های سیاسی از موضوعیت و اهمیت زیادی برای طبقه کارگر برخوردار است. منافع طبقه کارگر دموکراتیزه کردن هرچه وسیع‌تر و کامل‌تر همه شئون زندگی اجتماعی و سیاسی را طلب می‌کند.

۳- سیمای کنونی جهان سرمایه داری

دنیای سرمایه داری پس از جنگ جهانی دوم تاکنون تحولات فراوانی را، چه از لحاظ تولیدی و اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک، از سر گذرانده است.

از لحاظ اقتصادی مشخصه اصلی سیر تحول سرمایه داری در دوران پس از جنگ عبارت از ورود سرمایه داری به دوره‌ای از گسترش عظیم و رونق طولانی مدت اقتصادی در سال‌های متعاقب جنگ به مدت بیش از دو دهه و سپس درغلتیدن آن به بحران مزمونی است که به دنبال آن کل سیستم سرمایه داری را تا هم‌اکنون در برگرفته و از لحاظ دیرپا بودن و اثرات عمیق آن بر تمام جهان بی‌سابقه است.

در فاصله دو جنگ، جریان بحران‌های اقتصادی و سیاسی و بی‌ثباتی طولانی مدتی بر سر می‌برد. کشتار هولناک و ویرانی‌های ناشی از اولین جنگ جهانی امپریالیستی و انقلاباتی که به دنبال آن درگرفت، شيرازة سیستم جهانی سرمایه داری را به گسیختن تهدید می‌کرد و نومییدی نسبت به آینده آن را در همه کشورها دامن می‌زد. بحران اقتصادی بزرگ جهان سرمایه داری که باسقوط

شدید سهام در بورس نیویورک در سال ۱۹۲۹ آغاز شد و چندین سال جهان را در پنجه خود می فشرد، امواج بزرگ ورشکستگی، بیکاری، رکود اقتصادی و در نتیجه فقر و بی‌تامینی را در همه کشورهای به راه انداخت و بیش از پیش آینده سرمایه‌داری را به زیر سوال می برد. این وضعیت مصاف‌های اجتماعی گسترده‌ای را به صحنه می آورد و از یکطرف چاره‌اندیشی جناح‌های اصلاح طلب بورژوازی را برای مقابله با این اوضاع دامن می‌زد و ازطرف دیگر به طور تهدیدکننده‌ای جریان‌های راست افراطی را به عنوان نوعی راه حل برای نجات سرمایه‌داری مطرح می‌کرد. عروج و قدرت‌گیری فاشیسم اساساً بر چنین زمینه‌ای صورت گرفت.

بحران و کساد اقتصادی بزرگ بیش از آنکه از راه تبدیل به رونق اقتصادی مجدد خاتمه پیدا کند، در میان تلاش‌های جنگی، برنامه‌های فوق‌العاده تولید تسلیحات در کشورهای پیشرفته و سرانجام نیز در میان آتش و خون جنگ جهانی دوم ذوب شد. طی جنگ ایالات متحده یکی از دوره‌های رشد و رونق اقتصادی را از سر گذراند. بدنبال پایان جنگ نیز اروپا و ژاپن، و به تبع آن کل اقتصاد جهانی، وارد یک دوره فوق‌العاده چشمگیر گسترش و رونق اقتصادی شد که تقریباً تا اوایل دهه هفتاد ادامه داشت.

در این دوره بود که سرمایه‌داری به عنوان یک شیوه تولید به تمام معنی به همه کشورهای و مناطق دنیا گسترش پیدا کرد. کشورهای عقب‌مانده‌ای که تاکنون عمدتاً به عنوان مناطق نفوذ، منبع مواد خام و بازارهای کمابیش محدود مورد استفاده قدرت‌های پیشرفته و صنعتی بودند، اکنون بیش از پیش در معرض دگرگونی‌های ساختاری قرار می‌گرفتند. اشکال سنتی تولید و اجتماعات و روابط متناسب با آن در این کشورها متلاشی می‌شدند، طبقه کارگران مزدی فاقد مالکیت در محلات فقیرنشین شهرهای پرجمعیت متراکم

می‌شد و با تسلط شیوه تولید سرمایه‌داری، این کشورها به طور ساختاری در بازار جهانی ادغام می‌گردیدند. این دگرگونی‌های اقتصادی بعدها عوارض اجتماعی و سیاسی خود را در این کشورها ظاهر کردند.

بدینسان تولید سرمایه‌داری خصلت هرچه جهانی‌تری به خود گرفت، تجمع و تمرکز سرمایه ابعاد جدیدی پیدا کرد و شرکت‌های چند ملیتی و نیز سازمان‌های مالی جهانی سلطه اقتصادی و نهایتاً سیاسی خود را بر تمام جهان تکمیل کردند. در رأس این سیستم، هژمونی سرمایه و سیاست آمریکا قرار داشت. ایالات متحده، تنها کشور بزرگ سرمایه‌داری که ویرانی‌های جنگ را به خود ندید، به عنوان فاتح تمام عیار از جنگ جهانی دوم بیرون آمد و با اتکاء به قدرت اقتصادی، تسلیحاتی و نظامی بی‌همتای خود برای چند دهه سیادت مالی، سیاسی و نظامی خود را بر تمام بلوک غرب و بخش اعظم کشورهای جهان اعمال می‌کرد.

در دوره پس از جنگ، دولت‌های پیشرفته سرمایه‌داری به پذیرش و اعمال اصلاحات معینی تن در دادند. این اصلاحات که در شکل کامل آن بنام «دولت رفاه» نامیده می‌شد، و عمدتاً با برنامه‌های اجتماعی سوسیال دموکراسی تداعی می‌گردید، تعهد دولت‌ها را در قبال تأمین‌های اجتماعی از قبیل آموزش، بهداشت همگانی و بیمه‌های بیکاری، سالمندی، افزایش می‌داد و متضمن پذیرش پاره‌ای حقوق کارگری و نیز دخالت دادن اتحادیه‌های کارگری و به رسمیت شناختن آنها به عنوان طرف معامله بود. این اصلاحات از یکطرف معلول رشد و تاثیر گذاری مبارزات کارگری، منجمله جنبش‌ها و انقلابات کارگری پس از جنگ اول در اروپا، بحران و کساد بزرگ ۱۹۳۰، ضربات ناشی از جنگ‌های جهانی بر سرمایه و ضرورت تأمین یک دوره با ثبات برای تولید سرمایه‌داری بر متن رونق اقتصادی و افزایش توقعات جامعه

بود و از طرف دیگر به معنای نوعی کنترل و تنظیم سرمایه و گذاشتن مهارهایی برای جلوگیری از بخران‌های حاد گذشته، و نیز انقلاب‌ها و انفجارهای اجتماعی، بود.

از لحاظ سیاست بین‌المللی سال‌های بلافاصله پس از جنگ شاهد تقسیم جهان به دو بلوک اقتصادی، سیاسی و نظامی متخاصم و شکل‌بندی یک توازن قوای جدید بود. فاتحان جنگ دوم جهانی پس از شکست فاشیسم به زودی به عرصه رقابت خصومت‌آمیزی کشیده شدند که نام «جنگ سرد» را بخود گرفت و برای چند دهه سیمای سیاسی جهان را تحت تاثیر خود شکل داد. قرار گرفتن ایالات متحده و اتحاد شوروی به مثابه قدرت‌های سیاسی و نظامی و به ویژه هسته‌ای برتر در رأس این دو بلوک، شکل‌گیری پیمان‌های نظامی رقیب ناتو و ورشو، رقابت‌های تسلیحاتی و فضایی متزاید و صعود بودجه‌های نظامی به ارقام نجومی، تنیدن تقریباً تمام دریاها و خشکی‌ها با پایگاه‌های نظامی متقابل و صف‌آرایی این قدرت‌ها در پس بسیاری از جنگ‌های منطقه‌ای، علاوه بر اثرات اقتصادی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای که باقی می‌گذاشت، صف‌بندی سیاسی ویژه و کمابیش ثابتی به جهان می‌بخشید.

این وضعیت نه تنها پیمان‌های نظامی و رقابت‌های دیپلماتیک، بلکه نهادهای سیاسی و کل‌ایدئولوژی معاصر خود را در هر دو سو در راستاهای خاصی شکل می‌داد. تحت پرچم مخالفت با شوروی، جهان غرب و در رأس آن آمریکا «ضد کمونیسم» را به ایدئولوژی رسمی و دولتی تبدیل کرد و تحت این عنوان کنترل پلیسی مافوق قانونی مخالفان در داخل کشور، همکاری با جریان‌های فاشیستی، دخالت در همه امور کشورها، دفاع از رژیم‌های ارتجاعی و بدترین دیکتاتوری‌های نظامی، تجارز مسلحانه به مناطق مختلف جهان و سرکوب جنبش‌های آزادیبخش و حق‌طلبانه در کشورهای گوناگون را سازمان

می داد و توجیه می کرد.

دهه های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم در عین حال شاهد دوره ای از بیداری ملی و اجتماعی در کشورهای تحت سلطه و استعمارزده جهان، درگیر شدن انقلاب ها و جنبش های آزادیبخش و ضد استعماری و سرانجام متلاطم شدن سیستم استعماری بود، سیستمی که انقیاد سیاسی، اداری و نژادی اکثریت ملت ها را در دست عده ای از کشورهای «متمدن» برای دوره ای طولانی از حیات سرمایه داری به یک الگوی طبیعی تبدیل کرده بود.

بیداری سیاسی که بعضاً با استعمارزدایی و به دست آوردن استقلال سیاسی توأم بود، بر زمینه رونق عمومی اقتصاد جهانی، امیدواری های گسترده ای در میان کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برای پیشرفت اقتصادی و بیرون آمدن از فقر و محرومیت های اجتماعی دامن زد و این گونه کشورهای به نشانه آینده روشنی که برایشان پیش بینی می شد، از طرف اقتصاددانان عنوان «کشورهای در حال توسعه» را دریافت داشتند. گذشت چند دهه لازم بود تا به قیمت رنج ها و محرومیت های متزايد توهم آمیز بودن این توقعات در شرایط سیادت سرمایه مالی و تقسیم کار جهانی تحمیلی آن بر ملاحظه شود.

گسترش و رونق اقتصادی چشمگیر سرمایه داری سرانجام در دهه ۶۰ کند شد، و در اوائل دهه هفتاد به طور قطعی متوقف گردید و جای خود را به یک دوره بحران فراگیر داد، دوره ای که همراه با افت و خیزهای متعدد و با وجود بروز مقاطع کوتاه مدت و بالنسبه ضعیف رونق اقتصادی، هنوز بر تمام جهان سرمایه داری حکومت می کند.

اما اگرچه گسترش بی وقفه و رونق مداوم دوره پیشین دیگر پشت سر گذاشته

شده بود، تحولات اقتصادی و اجتماعی عمیق دنیای سرمایه‌داری بر زمینه بحران و این بار به ویژه تحت تاثیر الزامات ناشی از آن کماکان در حال وقوع بوده است. پیش از هرچیز انقلاب تکنولوژیک جدیدی که زمینه‌های آن در دوره پیشین فراهم شده بود و بمثابه سومین انقلاب صنعتی تلقی می‌شود، پیش ازین توسعه پیدا کرد و دگرگونی‌های جدی و پردامنه‌ای در نیروهای مولده و تولید سرمایه‌داری به بار آورد. همین انقلاب الکترونیک، انقلاب در اطلاعات و ارتباطات، اتوماسیون جدید بر مبنای کامپیوتری کردن و روباتی کردن که تولید دهه‌های اخیر را در بر گرفته، علتی است که نهایتاً در پس بسیاری از تحولات اقتصادی و نیز اجتماعی دوره اخیر قرار داشته است.

در دوره اخیر، ادغام جهانی سرمایه نیز گام‌های غول‌آسایی به پیش برداشته است. تولید و مبادله پیش از پیش مرزهای ملی و کشوری را پشت سر گذاشته و به تمام معنی کره زمین شده است. هیچ زمان در گذشته تولید کالاها و خدمات تا این حد در مقیاس کل بازار جهانی به همدیگر مرتبط و وابسته نبوده و اجزای مختلف یک کل واحد را تشکیل نمی‌داده است. به همین قیاس انباشت‌های عظیمی که در دهه‌های اخیر صورت گرفته، تمرکز و ادغام و لذا انحصار بیسابقه‌ای را در سرمایه جهانی موجب شده است. بازار جهانی بیش از پیش به عرصه حکمرانی تعداد هرچه معدودتری سلاطین مالی، سلاطین ارتباطات و سلاطین رسانه‌های همگانی تبدیل شده و بانک‌ها و شرکت‌های صنایع چندمنیتی، که در عین حال خود با هزار رشته به یکدیگر مربوطند، چنان الیگارش‌ی درسته و مطلق‌العنانی را تشکیل داده‌اند که هرگز هیچ‌یک از امپراطوران دنیای باستان و یا سلاطین مطلقه قرون وسطی خواب آن را هم نمی‌توانستند ببینند.

در رأس این تولید جهانی متمرکز، فشرده و مرتبط، سرمایه مالی و سیادت

فزاینده آن بر اقتصاد همه کشورهای قرار گرفته است که بیش از پیش نیرومند شده و در عین حال بیش از پیش از کنترل دولت‌ها و بانک‌های مرکزی خارج می‌شود و تمام سیستم را در معرض آسیب‌های غیر قابل محاسبه‌تر و غیر قابل کنترل‌تری قرار می‌دهد. بحران و سقوط مالی سال ۱۹۸۷ در واقع ترکیدن حساب سرمایه‌داری و پولی، سرمایه‌مبتنی بر بورس و سنته‌بازی بود که لجام گسیخته به هر سو پر کشیده بود.

گسترش شتابان سرمایه‌داری و پرکشیدن آن به اقصا نقاط جهان در تعقیب سود، در عین حال با خود تخریب بی‌سابقه محیط زیست و اتلاف و ضایعات فزاینده طبیعت و مواد طبیعی را به همراه آورده است. اگر در گذشته خرابی و آلودن طبیعت مقیاسی محلی داشت و عمدتاً کارگران و اهالی یک ناحیه را در برمی‌گرفت، امروزه ابعاد انباشت و سودجویی بی‌رویه چنان فراگیر و گسترده است که تقریباً در همه جهان موجب آلودگی‌های خطرناکی شده است که سلامت بیلیون‌ها انسان را تهدید می‌کند، امراض جدید به بار می‌آورد، جنگل‌ها و یا مناطق حاصلخیز را به ویرانی می‌کشاند و حتی چه بسا موجب ایجاد چنان تغییرات جوی شود که می‌تواند مناطق حاصلخیز را به صحاری تبدیل کرده و یا بخش‌هایی از کره زمین را به زیر آب فرو برد.

بحران دراز مدت دهه‌های اخیر، توأم با انقلاب تکنولوژیک جدیدی که هنوز هم در کار گسترش است، همراه با پیدایش دور جدیدی از تمرکز و ادغام باز هم جهانی‌تر سرمایه، و نیز تحولات اجتماعی و سیاسی دوره حاضر، همگی نشان می‌دهند که سرمایه‌داری جهانی دارد یکی از دوره‌های مهم تجدید سازمان خود را از سر می‌گذراند، پروسه‌ای که آینده آن و همه عواقب آن هنوز مشخص نشده اما اثرات و لطامات اجتماعی و انسانی سنگین و دردناک آن در اقصا نقاط جهان بر دوش توده‌های عظیم انسانهای کارگر و زحمتکش

کاملاً سنگینی می کند.

طی این مدت مرزهای سرمایه داری انحصاری دولتی به وسیله رشد بعدی خود سرمایه، به وسیله شتاب جدیدی در گرایش سرمایه به تمرکز و ادغام جهانی، به وسیله جهانی تر شدن پروسه تولید و سازمان تولید و یک کاسه تر شدن سرمایه مالی جهانی شکسته و درهم نوردیده شده است. به این اعتبار سرمایه داری دولتی، به عنوان شکلی و پیا مرحله ای که مدت ها در کشورهای گوناگون پشتیبان، محرک و منبع رشد سرمایه داری و جاده صاف کن مراحل بعدی آن بود، در اثر رشد متعاقب خود سرمایه و قوای تولیدی آن، به ناگزیر باید جای خود را خالی می کرد و اشکال مناسب تر برای عملکرد سرمایه باید، چه از راه تغییر سیاست ها و روش های حاکم در سرمایه داری غرب و چه از طریق تحولات و تکان های سیاسی در بلوک شرق، نهایتاً راه خود را می گشود.

این گرایش پر دامنه به تمرکز و ادغام سرمایه فراتر از مرزهای کشوری و لذا کاهش اهمیت بازار ملی و نقش دولت های ملی، که یکی از مشخصات مهم سرمایه داری در دهه های اخیر را تشکیل می دهد، خود روندی یکدست و خالی از تناقض نیست، بلکه در عین حال با بقاء و حفظ دولت های ملی و بطور کلی سیستم جهانی دولت های کشوری و تداوم و کارکرد اقتصادی و سیاسی آنها تداوم داده است. از یک سو دولت ها نیز هم منبع و تأمین کننده مهم بازار برای سرمایه ها، حامی آنها در مقابل سرمایه های خارجی، پشتیبان و تکیه گاه سرمایه ها در شرایط بحرانی، اهرم مرکزی برای تنظیم و کنترل مالی و پولی و اعمال دخالت های لازم در شرایط حاد و خطرناک اقتصادی، نهاد قانون گذاری و کنترل سیاست خارجی، و بالاخره کماکان قوه متشکل و مسلح برای مقابله با کارگران، اعتراضات اجتماعی و بالمآل انقلاب های کارگری